

استدلالات چپ - مارکسیسم (۲)

در ادامه بحث نقش و اهمیت مارکسیسم در دنیای امروز، بنیامین کوئکل به بررسی رابطه بین کار بدون مزد کارگران در کارخانه، زنان در خانه و استفاده بی‌رویه از منابع طبیعی می‌پردازد. بنیامین کوئکل، نویسنده و از سردبیران نشریه $n+1$ است. یکی از آخرین آثار وی، کتاب «اوتوپی یا افلاس» می‌باشد.

خانه‌ای که مارکس ساخت

نوشته: بنیامین کوئکل

برگردان: رضا جاسکی

تعداد کلمات: ۱۵۰۲

ممکن است گفته شود که هدف کلاسیک و مستمر مارکسیسم، هماهنگی یک تنوری کامل انقلاب اجتماعی با یک سیاست جامع انقلابی است: یک دستور بسیار دراز. و دقیقاً این ویژگی سیستماتیک یا کلی مارکسیسم بر روی تمام فعالیت سیاسی و فکری که روحش در آن دمیده شده، یک کیفیت گسیخته معینی تحمیل کرده است. عدم امکان اینکه یک تفکر تنها، و حتی در این رابطه دو اندیشه، بتواند به یک بینش جامع لازم برسد، کاملاً آشکار است، و اولین پیش‌نویس برنامه نوشته شده توسط مارکس و انگلس - هم‌زمان یک برنامه سیاسی و یک برنامه پژوهشی - در تمام طول عمر آنان مجبور بود که، حتی در طرح، ناتمام باقی بماند.

جنبه‌ای از ناتمامی پایدار پروژه مارکسیستی، در سراسر نسل‌های بعدی، تاریخی و قابل تأسف است. بعد از فروپاشی انترناسیونال دوم، گرایش به سوی بیگانگی متقابل روشنفکران و کنشگران بوده است، و بین خود روشنفکران این تمایل وجود داشته است که بر رشته‌های جداگانه دانشگاهی خود چشم بند زده، و این موضوع را فراموش کنند که مرزهای بین علوم اجتماعی و تقسیمات بین ان علوم و واقعیات «طبیعی» و «فرهنگی» فقط جزئی از ویژگی‌های نقشه دنیا محسوب می‌گردند و ربطی به زمین ناگسستنی جهان ندارد. به سهم خود، کنشگران متمایل به فراموش کردن این موضوع هستند که، ایده یک نیروی مادی در تاریخ محسوب می‌شود. اما دلیل بهتری برای حالت ناتمامی یا

پاره‌پارگی مارکسیسم وجود دارد، و آن بدون شبهه، باز بودن ویژه آن به عنوان روشی برای فکر کردن در مورد تمام زندگی انسانی و عملاً غیر انسانی است؛ در این معنا، کاراکتر شکسته، ناامید و حتی نامتجانس آن، صرفاً نشانه‌ای از زندگی در حال جریان است. آن همچنان ناتمام باقی می‌ماند زیرا تاریخ این گونه است.

در سال‌های اخیر، مارکسیسم نشان داده است که خود یک طرح زنده است به ویژه از طریق باز کردن دو رویه پژوهشی، که در آثار مارکس و انگلس و اکثریت وارثان آنان قابل تشخیص اما پرورش نیافته باقی‌مانده است.

اولین نمونه این گونه تحقیقات، در بسط و گسترش اکولوژی مارکسیستی، اگر عنوان کتاب معجم جان بلامی فاستر کمی تغییر داده شود، را می‌توان باز یافت. کتاب «اکولوژی مارکس» (سال ۲۰۰۰) نشان داد که مارکس و انگلس واقعاً متفکران محیط زیست بودند. آگاه از اینکه فعالیت تولیدی انسان مبتنی بر هر شکلی از روابط اجتماعی، خود شیوه‌ای از مدیریت و یا سوء مدیریت مبادله بین گونه منحصر بفرد سیاسی ما و انواع دیگر طبیعت زمینی می‌باشد. مارکس به‌ویژه نگران موضوع فرسودگی خاک بود. سرمایه‌داری در عصر خود، اول از طریق تمرکز جمعیت در شهرهای بزرگ، جایی که زباله‌های انسانی نه تنها زمین را بارور نمی‌کردند بلکه در عوض خیابان‌ها و آبراه‌ها را آلوده می‌نمودند، و دوم، به خاطر کالایی کردن کشاورزی و با تشویق تک محصولی، خاک را از مواد مغذی حیاتی تهی نمود. بر این اساس، بلامی فاستر یک برداشت کلی از شکاف متابولیک بین انسان کاپیتالیستی و طبیعت غیر انسانی استنتاج می‌کند. هر چند او دقیقاً چنین نمی‌گوید، اما شباهت اشکاری بین گرایش سرمایه‌داری در ستاندن از کارگران، بیشتر از آنچه که ان به شکل دستمزد پرداخت می‌کند، و از طبیعت غیر انسانی بیشتر از آنی که بدان دوباره انرژی قابل استفاده و زندگی بیولوژیکی برمی‌گرداند، وجود دارد.

چرخش سبز در مارکسیسم بینش‌های قدیمی را به جلو سوق می‌دهد: ما در کتاب «سرمایه» می‌خوانیم، سرمایه نه فقط یک بلکه هر دو «منابع اصلی ثروت-کارگر و خاک را تحلیل می‌برد». با این حال، این تفکر اکوسوسیالیستی را می‌توان به خاطر آنکه به اندازه کافی پیش نرفته است، را مورد انتقاد قرار داد. متفکرانی چون بلامی فاستر، جیمز اوکانر، و پاول بورکت در کتاب «مارکسیسم و اقتصاد محیط زیست» (سال ۲۰۰۷) تاکنون اساساً سازگاری مارکسیسم با اکولوژی را تصدیق کرده‌اند. با توجه به ارتباط مارکسیسم در تئوری، یعنی با توسعه بی‌پروای «تمام نیروهای تولیدی» که در هر شیوه تولیدی در دسترس قرار دارد، و در عمل با سابقه ننگین محیط زیستی اتحاد شوروی، این موضوع

چیز کوچکی نیست. اما هنوز به نظر نمی‌رسد که تلفیق مناسب اکولوژی مارکسیستی و اقتصاد، در اشکال تجربی و تحلیلی و همچنین انتزاعی و برهانی آن، رخ داده باشد. کتاب «سرمایه‌داری در تاریخ زندگی» اثر جیسون دلبیو مور، وعده انجام اقداماتی در جهت جبران این شکست را می‌دهد.

هم چنین در امتداد اکولوژی مارکسیستی جدید، آنچه که می‌توان اویکولوژی مارکسیستی نامید، نیز پدیدار شده است. اویکوس (Oikos) - کلمه یونانی به معنی مصارف خانگی، بوم - ریشه مشترک کلمات اکولوژی و اقتصاد است: اکولوژی، (از اویکوس باضافه لوگوس، به معنی گفتمان) به معنای واقعی کلمه، به مفهوم مطالعه یک خانواده است، در حالی که اقتصاد (اویکوس باضافه نومیا) به معنی مدیریت آن است. بنابراین اکولوژی به معنی مطالعه خانواده زمینی دنیای طبیعی است؛ «اقتصاد» به معنی مدیریت مبادله کالایی رسمی خانگی - در حال حاضر سرمایه‌داری - می‌باشد؛ و اویکولوژی به معنی آن چیزی است که با فعالیت خانگی یا تولیدی انسان در هر جایی که از طریق روشی به غیر از مبادله کالایی، یعنی بدون پول اتفاق می‌افتد، ارتباط دارد.

در نتیجه، پدیده اویکولوژیکی، کارهای بی‌مزد خانگی، نظافت، تعمیرات، و آماده‌سازی مواد غذایی را در بر گرفته؛ شامل مراقبت بی‌پاداش از بچه‌ها، مریض‌ها، و افراد مسن می‌شود (و نه کار با حقوق معلمان و پرستاران حرفه‌ای)؛ شامل مشاوره بی‌جیره و مواجب (توسط دوستان و خانواده و نه توسط روانپزشک)، روابط جنسی با عاشقان (داطلب و نه کارگران جنسی)، و غیره می‌باشد. از آنجا که بار چنین کار بی‌جیره و مواجبی از زمان ظهور سرمایه‌داری و قبل از آن، بطور نامتناسبی بر عهده زنان افتاده است، فمینیست‌ها توجه ویژه‌ای به عرصه اویکولوژی دارند. «دستمزدها بر علیه کار خانگی» (سال ۱۹۷۵)، اثر سیلویا فدریچی و نقطه عطف فمینیسم مارکسیستی، بر نقش حتمی کار بدون مزد متداول زنان - در آن زمان - در نگهداری خانواده کارگران دستمزدی، معمولاً مردان، تأکید می‌کرد. اخیراً، مقاله نانسی فریزر در نشریه نیولفت ریویو «پشت خانه پنهان مارکس» در سال ۲۰۱۴، دعوت به «گسترش مفهوم کاپیتالیزم» نموده تا این که به طور کامل به شرایط غیراقتصادی ادغان شود که اساس حفظ اقتصاد سرمایه‌داری می‌باشد. این شامل هم «فرایندهای طبیعی که زندگی را حفظ و خرج‌های مادی تأمین اجتماعی را تهیه می‌کند»، می‌باشد و هم «روابط همبسته» و «تمایلات عاطفی» را در بر می‌گیرد که تسهیلات لازم را «به طور مناسب در اختیار انسان اجتماعی و ماهر ی که کار را انجام می‌دهد»، می‌گذارد.

مارکسیسم از همان آغاز، شم و فراستی به این نوع از وابستگی متقابل را داشت، درست مثل اینکه آن کورمال کورمال به سوی کلیت غیر قابل درک ابژه، یا آن طور که لوکاچ می‌گفت «تکامل جامعه

به عنوان یک کل» پیش می‌رفت. اگرچه هنوز به اندازه کافی این بصیرت کسب نشده است، اما آن، چشمان خود را به سوی اکوتوالیتی - یعنی به طور همزمان هم به صورت اکولوژیکی، اقتصادی و ایکولوژیکی - که همیشه در مد نظر بوده، باز کرده است. این به تنهایی برای متمایز ساختن آن از همه گونه‌های دانش، روزنامه‌نگاری، عقیده و ایدئولوژی‌هایی که بیشتر با سرمایه هم‌خو هستند کافی است، و رابطه سنت با هر نوع آینده‌ای که ارزش دنبال کردن دارد، را تضمین می‌کند. در آن واحد به راحتی می‌توان گفت که یک تنوری بزرگ بایستی اکنون با پراتیکِ نوشده متحد گشته و، دوباره بنا بر لوکاچ، «رابطه بین وظایف عاجل کنونی و کلیت فرایند تاریخی را اعلام کند.» باز، حداقل امید بستن به دو نتیجه سیاسی ارزش دارد. اول، افزایش رای‌دهندگان طرفدار سوسیالیسم یا هر آن چه که ما می‌خواهیم آن را بنامیم: امید نه فقط به فمینیست‌ها و سبزه‌های بیشتر بلکه مردم بیشتر - مطمئناً اکثریت مردم - آگاه به رابطه بین پریشانی اقتصادی، اضطراب محیط زیست، و ناامیدی خانگی یا جامعه و غفلت. نتیجه دوم و مرتبط با آن، امید به درک بهتر آسیب‌پذیری از یک سرمایه‌داری جهانی که به نظر قادر مطلق می‌رسد. در هر حال، همان اقتصاد جهانی که بر فضاهای اکولوژیکی و ایکولوژیکی زندگی تسلط دارد نیز ناچاراً وابسته به آن فضاها برای ادامه گسترش خود نیز است. آن به برکت نه فقط کارگران بلکه زندگی انسان بدون مزد و طبیعت غیرانسانی، زنده می‌ماند، و آن‌ها باید عدم همکاری را متوقف کرده و برگردانند.

برگرفته از مجله دیسنت، پاییز ۲۰۱۵

Benjamin Kunkel, *The House That Marx Built, Dissent*, fall 2015